

پوی رخ رضا

۱

صدا پرواز می‌کند

از آینه‌ها می‌گذرد

قامت بی‌صدا را می‌بینم

که در باران صدا قدم می‌زند

لب‌های صورتی

بی‌رنگ

دنیا کوچک می‌شود

کوچکِ کوچک

و جسم جوان

سرگردان

در دیوارهای مدور

گریزی نیست

مرگ صدا می‌زند

و آینه‌ها فرو می‌ریزد

۲

تکه‌یی از تنم فرو می‌ریزد

جنین ۳۱ ساله‌ام را سقط می‌کنم

نیمه یک ظهر

عشق بی‌رحم شد

مرگ آفرید

شیرین و سرکش و پرتوان

سایه بلندش بر دیوار

بر آینه‌ها

بر انبوه درختان

جنین ۳۱ ساله‌ام را سقط می‌کنم

شیشه می‌شوم

بر سنگفرش خانه

شعاع زندگی می‌تابد

بر شکسته‌های تنم

۳

کجاست کودکی‌ام؟

تکه‌ای از من

کجاست کودکم؟

تکه‌ای از تو

پاره تن و جان

که جا گرفته در زمین سفت و سرد

بال‌هایم را می‌چینم

که در این سال‌های رفته

دوباره روییده از تنم